

سکولاریسم و فرهنگ

من در اینجا از وجهه نظر فلسفه به بحث در سکولاریزاسیون و سکولاریسم پرداخته‌ام و می‌دانم که اهل ادب و سیاست و تاریخ هر کدام به طرز خاصی خود وارد این مقال شده‌اند. متأسفانه من متعرض هیچ یک از آنها نشده‌ام و حتی چیزی در باب تاریخ سکولاریسم در ایران نخواهم گفت. هر چند که می‌دانم جای این بحث در صفحات مجله خالی است. اگر عمری و مجالی بود در یکی از شماره‌های آینده به آن می‌پردازیم.

سکولاریسم و سکولاریزاسیون را نمی‌توان با خیال راحت ترجمه کرد و معادل مناسبی برای آن یافت و اگر ترجمه شود، گرچه در ترجمه چیزی از معنای لفظ در زبان اصلی حفظ می‌شود، اما به هر حال معنای لفظ ترجمه‌شده معنای تازه‌ای است و گاهی این معنی تازه بر دامنه وسیع مفهوم سایه می‌اندازد و آن را می‌پوشاند. تعبیری مثل دنیویت و دنیوی شدن و این جهانی‌گری، گرچه چندان رسا و تمام نیست، اما نمی‌توان گفت که غلط است. ظاهراً جدا انگاشتن سیاست از دین مناسب‌ترین ترجمه لفظ سکولاریسم است اما این ترجمه معنی را خیلی محدود می‌کند. سکولاریسم یک اصطلاح سیاسی یا صرف یک ایدئولوژی نیست. حتی شاید دامنه معنایش از تجدّد نیز که جوهر تفکر و سیاست و اقتصاد و معاملات و مناسبات عالم غربی و ساری و منتشر در همه جهان است، وسیع‌تر باشد. چنان که فی‌المثل سخن از سکولاریزاسیون تفکر می‌گویند و مرادشان این نیست که تفکر دنیوی و این جهانی و مستقل از دین شده است. در کتابی که عنوانش سکولاریزاسیون تفکر است و آن را جمعی از فیلسوفان معاصر (و غالباً ایتالیایی) نوشته‌اند، سکولاریزاسیون واقعه‌ای است که با آن همه چیز بی‌معنی شده یا بشر همه چیز را بی‌معنی یافته است. ولی چگونه چنین معنای دور از ذهنی را به یک لفظ آشنای همه کس داده‌اند؟

معمولاً فکر می‌کنند که سکولاریزاسیون در تاریخ بشر، مرحله ورود به عالم عقل و رسیدن به سن بلوغ و تحقق پیشرفت و آزادی است (و به این معنی سکولاریزاسیون و تجدّد یکی می‌شود) و این فکر بد و نادرستی نیست. سکولاریزاسیون ماجرای تاریخ غرب و جوهر جامعه جدید است و تمامیت عالم غربی را تاکنون راه برده است و هنوز هم کم و بیش راه می‌برد. اگر فید «کم و بیش» گذاشتم بدان جهت است که در بلوغ عقلی و آزادی و پیشرفت عالم کنونی، با وجود کوششی که بخصوص در دهه‌های اخیر برای یافتن و تأسیس «معنی» شده است، پیوسته بی‌معنایی ظاهر و ظاهرتر می‌شود تا آنجا که اگر در قرن هجدهم پیشرفت و آزادی در زمره ایده‌آل‌ها بود، اکنون پیشرفت با رفاه مترادف شده است.

دیدیم که سکولاریزاسیون با «گم‌گشتگی بشر در عالمی که معنایی در آن نمی‌توان یافت» بی‌مناسبت نیست. این گم‌گشتگی در جریان سکولاریزاسیون پدید آمده است. ببخشید که سکولاریزاسیون و سکولاریسم را ترجمه نمی‌کنم. به جای آنها چه تعبیر یا تعبیری بگذارم که معنی اخیر را هم برساند؟ سکولاریسم غرب‌زدگی است ولی غرب‌زدگی هم معنی محدود و مشهوری پیدا کرده است که اگر به آن اقتصار و اکتفا شود چیزی روشن نمی‌شود. اگر الفاظ عصرزدگی و زمان‌زدگی و اکنون‌زدگی متضمن

نوعی تحقیر و تخفیف نبود، لاقلاً سکولاریسم را عصرزدگی ترجمه می‌کردم، اما سکولاریسم گرچه با «ایسمی» که دارد بیشتر به یک ایدئولوژی می‌ماند، از آنجا که غالباً با سکولاریزاسیون مترادف گرفته می‌شود باید در باب آن بیشتر تحقیق شود و چون با تخفیف و تحقیر راه تحقیق تاریک و بسته می‌شود، الفاظ مزبور مناسب به نظر نمی‌آید.

چطور است که آن را «تلقی عصری و تفکر اکتونی» ترجمه کنیم؟ گفتیم که وقتی سکولاریسم را حتی به بهترین بیان یعنی جدا انگاری سیاست از دین تعبیر می‌کنند، این گمان قوت می‌گیرد که مراد صرف یک فکر و عقیده و ایدئولوژی است که برحسب تصادف یا با قصد و نیت خاص به وجود آمده و کسانی در زمانی به آن گرویده و سیاست را از دین جدا کرده و نظم و قانون بشری را به جای نظم کیهانی و قانون آسمانی گذاشته‌اند. تکرار می‌کنم که این قبیل تلقی‌ها نادرست نیست، اما اگر غالب شود آثار بد و حتی خطرناک دارد. چنان که ممکن است موجب این گمان شود که با ایراد چندین سخنرانی و نوشتن چند رساله و مقاله یا با اتخاذ وضع سیاسی مخالف، سکولاریسم از میدان بدر می‌رود و محو می‌شود. سکولاریزاسیون صورتی از کفر و بی‌دینی نیست و آن را عین هیچ یک از جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌ها مثل ماتریالیسم و رئالیسم و ناتوریسم و اگزیستانسیالیسم نباید دانست و آن را محدود در بحث‌های فلسفه و کلام و تدابیر اهل سیاست نباید کرد. سکولاریزاسیون همه جایی و هر جایی است و اکنون کم و بیش در همه جای عالم خانه کرده و با گوش‌ها و زبان‌ها قراری بسته است که به هر چه در سکولاریسم نمی‌گنجد واقعی نگذارند و به همین جهت است که در عالم جدید سخن دین بسیار دشوار شنیده و فهمیده می‌شود و اگر اکنون از شدت این دشواری قدری کاسته شده است، از آن روست که غشاء وهمی که سکولاریزاسیون را احاطه کرده بود، دارد کم‌کم سست و شفاف می‌شود و سکولاریزاسیون که با آن همه چیز، اعم از دین و تفکر و قانون و شیوه زندگی عصری می‌شد، خود به صورت یک امر زمانی و تاریخی در می‌آید، یعنی خیاط در کوزه می‌افتد:

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر

دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

ممکن است بگویند: بنابراین مقابله با سکولاریزاسیون لازم و حتی مؤثر نیست و باید صبر کرد تا خود از میان برود. با سکولاریسم می‌توان مقابله کرد. حتی من نمی‌گویم که چون سکولاریزاسیون یک ایدئولوژی و عقیده نیست با آن نمی‌توان در افتاد و اگر بنیه و بنیاد عالم جدید است ناچار باید با آن ساخت. قصد من اینها نیست و نیز نمی‌خواهم مسئله را بزرگ کنم. من فقط نگرانی خود را اظهار می‌کنم، نگرانی از اینکه یک مسئله اساسی و مهم کوچک انگاشته شود.

پیشنهاد کرده بودم که سکولاریزاسیون را «تلقی و تفکر و تدبیر عصری و اکتونی» ترجمه کنیم ولی تلقی و تدبیر عصری و اکتونی شامل عمده تصمیم‌ها و اقدام‌های سیاسی و اداری و اقتصادی و فرهنگی می‌شود. آیا این تصمیم‌ها و اقدام‌ها نحوی سکولاریزاسیون یا در طریق آن است؟ وقتی سد می‌سازند و

مراکز صنعتی و تکنولوژیک و نیروگاههای اتمی بنیاد می‌کنند و بانک و دانشگاه و بیمارستان و ورزشگاه دایر می‌کنند و به خط‌کشی خیابان‌ها و تنظیم رقت و آمد اتومبیل‌ها اهتمام می‌کنند، در این قبیل موارد آیا سکولاریزاسیون در کار است، و اگر در کار است چه اثری یا چه ظهوری دارد؟

اگر بگویند اینها همه انحاء ظهور سکولاریزاسیون است، پس اولاً سکولاریزاسیون همه جایی است و ثانیاً چیز بدی نیست و از آن نمی‌توان روگرداند. اما اگر بگویند تدبیر و تصمیم و رسم و عرف همیشه بوده است و امر تازه‌ای نیست و تأسیس دانشگاه و بانک و نظم ترافیک ربطی به سکولاریزاسیون ندارد، این سخن نیز در ظاهر درست است و مگر در عالم دینی نمی‌توان نیروگاه اتمی و سد و دانشگاه و ماهواره ساخت و داشت؟ ظاهراً اینها هیچ نسبت ذاتی با عالمی که در آن قرار گرفته‌اند ندارند یعنی اینها وسایلی هستند که در هر جا و هر موقعی می‌توان آنها را بکار برد و از آنها استفاده کرد.

یکی از انحاء سکولاریزاسیون تلقی طبیعت و چیزها به عنوان وسیله است، وسیله استیلا و غلبه و تصرف. اصلاً مرحله پایانی سکولاریزاسیون مصرفی شدن همه چیز است. می‌گویند: بسیار خوب، به طبیعت و اشیاء عالم نباید به عنوان وسیله نگاه کرد. ولی اولاً این نهی اگر در گوش شاعر و فیلسوف اثر کند، همه کس آن را نمی‌پذیرد. ثانیاً اگر به همه چیز نباید به نظر وسیله نگاه کرد، مگر می‌توان منکر شد که بشر موجود ابزارساز است و مگر چراغ و چاقو و دوچرخه و چمدان و چرخ و چاه و چرتکه و ... وسیله نیست و چرا نباید هواپیما و ماهواره را وسیله دانست؟ چرا، اینها همه وسیله است اما وسایل با مقاصد تناسب دارد. اگر مقصد رفع نیازهای طبیعی و ضروری باشد وسیله شأنی دارد و اگر ضرورت چیزی که وسیله خوانده می‌شود در خود آن باشد یا به غایتی که ما به درستی آن را نمی‌شناسیم و به آن تعلق نداریم بستگی پیدا کند، در آن صورت چگونه آن را وسیله بخوانیم؟ وسیله در تعریف، چیزی است که در اختیار ماست و غایت کاربرد آن نیز معلوم است. می‌گویند ما اتومبیل سوار می‌شویم که از اینجا به آنجا برویم، از کامپیوتر برای جمع و تفریق و محاسبه استفاده می‌کنیم و تلویزیون وسیله کسب خبر و اطلاع و گذراندن اوقات فراغت و ... است. عالم ما اکنون پر از این قبیل وسایل است اما این وسایل به عالمی تعلق دارد که غایتش بکار بردن و استعمال همین وسایل است و همه مردم و همه اقوام در راهی افتاده‌اند که این وسایل را بکار ببرند و کسی نمی‌تواند آنها را از این راه باز دارد.

اما اینها به طور کلی سه وضع می‌توانند داشته باشند: اول آنکه سکولاریزاسیون با وجود آنها یگانه شده است و راه خود را با آنها می‌بوید. وضع دوم وضع غفلت و تقلید و حسرت خوردن و دست یازیدن به اشیاء پراکنده تکنیک به حکم حرص مصرف است و این وضع متأسفانه نادر نیست. وضع سوم وضع تذکر و آماده‌گری است، تذکر به اینکه ما در عالمی بسر می‌بریم که مسیر آن سکولاریزاسیون است. اما این مسیر گرچه به نیست‌انگاری راه دارد، در جایی متوقف و ثابت نمی‌شود. من کمتر لفظ سکولاریسم بکار بردم و همه جا سکولاریزاسیون نوشتم که حاکی از حادثه و حدود باشد. عالم سکولاریزاسیون ثابت و دائم نمی‌شود زیرا تمنی و غایت آن، تمنی و غایت محال است. وقتی باطن این عالم بر آفتاب افتاد، عمرش به پایان می‌رسد. با تذکر است که می‌توان همه وسایل را شناخت و بکار برد و منتظر وقت و زمان بود؛ اما آنکه می‌پندارد عالم سکولاریزاسیون مجموعه حق‌ها و باطل‌هاست و حق‌های این عالم بیش از همه عوالم دیگر و باطل‌هایش از باطل همه عوالم کمتر است، خود مفتون این عالم است و هرچه بگوید و بکند در خدمت وضع دوم یعنی وضع حرص مصرف و دوری از تفکر قرار می‌گیرد.

وقتی پرسش به این صورت سطحی و شاید جاهلانه مطرح می‌شود که آیا مسافرت با شتر بهتر است یا با هواپیما، چه جوابی باید داد؟ مگر کسی گفته است که هواپیما سوار نشویم و با شتر و کجاوه و عماری به سفر برویم؟! مسئله رذّ عالم جدید و اثبات گذشته مطرح نیست. مطلب این است که آنچه در عالم کنونی وسایل خوانده می‌شود، وسایل برای رسیدن به کدام مقصد است و وجود و کاربرد این

وسایل با نحوه تفکر و اعتقادات و رفتار و بینش و نسبت بشر با موجودات و مبدأ آنها، چه مناسبت دارد؟ در نظم کنونی عالم، این اشیاء و وسایل چنان ترتیب یافته است که به غایت سکولاریزاسیون مؤدی شود. می‌گویند پس این قول به جبر است و نتیجه‌اش اینکه گزینش ممکن نیست و ما باید دست روی دست بگذاریم و نگران باشیم که چه پیش خواهد آمد. این جبر نیست بلکه اختیار است. با دعوت به اینکه چشم باز کنیم و بینیم راهها به کجا می‌رود و وسایل، وسایل رسیدن به کدام غایت‌هاست و عالم جدید چگونه ترتیب و نظم یافته است، راه گزینش بسته نمی‌شود. اما این پندار که همه کس در هر وضع هر چیز را از هر جا که بخواهد می‌تواند برگزیند و آن را در هر جا و برای هر مقصد و مقصودی مورد استفاده قرار دهد، جهل مرکب است. منتهی یک نکته دشوار در اینجا وجود دارد که مایه سوء تفاهم بسیار شده است:

بعضی از آنچه گفته شد این طور برداشت می‌کنند که عالم کنونی یک کل است و اگر بخواهند یک جزء آن را اقتباس کنند یا باید تمام و کل را بگیرند یا از آن جزء هم صرف نظر کنند. آری، عالم سکولاریزاسیون یک کل است و مصیر و مآلی دارد و همه وسایل، متناسب با آن مقصد و مصیر و تابع آنند. این قول در جای خود عیبی ندارد و اگر دارد به هر حال یک قول فلسفی است. اما وقتی از موضع اجتماعی و سیاسی به آن نظر شود و فی‌المثل بپرسند که پس ما نمی‌توانیم چیزهای خوب غرب را اقتباس کنیم و بعد بگویند این سخن یاده است و دلیل بیاورند که اقوامی علم و تکنولوژی و بسیاری چیزهای دیگر غرب را اخذ کرده‌اند، باید پرسید (گرچه پرسش دشوار و نابه‌نگامی است) که چرا شما می‌خواهید چیزی را از جای دیگر بگیرید و چه شده است که همه باید همه چیز خود را از غرب بگیرند؟ اصلاً اینکه ما باید راه و رسم و وسایل و علوم خود را بیشتر از راه التقاط و گزینش و کمتر با تأمل و تذکر و تفکر به دست آوریم مطلبی است مربوط به عصر ما که سکولاریزاسیون در ذات آن است. به عبارت دیگر، در اخذ و اقتباس و گزینش، نوعی سکولاریزاسیون نهفته است. اما مگر گزینش کی و چه وقت میسر می‌شود؟ مگر همه موجودات زنده و آدمیان در هر وضعی که باشند توانایی اختیار دارند؟ اختیار با تعلق ممکن می‌شود زیرا آنکه تعلق ندارد چه چیز را انتخاب کند؟ اما صرف تعلق هم برای رسیدن به اختیار کافی نیست زیرا حرص مصرف هم نوعی تعلق است. اما آنکه حرص مصرف دارد اختیار ندارد. اختیار وقتی میسر می‌شود که تعلق و آزادی با هم توأم شده باشد. اگر ما از عصر و از سودای عصری بودن آزاد نباشیم چیزهای عالم موجود ما را مسخر می‌کند و اختیار را از ما می‌گیرد. اما با آزادی از عصر و با تذکر به سکولاریزاسیون است که می‌توان موقع و مقام خود و امور لازم و غیر لازم و اهم و مهم را باز شناخت و با استقرار در موضع صبر و انتظار به گزینش و اخذ و اقتباس پرداخت. اما باز تکرار می‌کنم که اگر کسی از شرایط امکان و از مقدمات گزینش غافل باشد و صرفاً سودای گزینش داشته باشد، در حقیقت خود مسخر و گزینش شده است و می‌پندارد که گزینش می‌کند.

آیا نتیجه این مطالب این است که باید دست روی دست گذاشت و منتظر بود که دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند؟ من این اعتقاد خود را پنهان نمی‌کنم که بی‌آن دست غیبی هیچ تحولی پدید نمی‌آید اما ما خود در هنگام تذکر و آزادی و تعرض به حق با دست غیبی همدست می‌شویم. یعنی دست ما دست او و دست او دست ما می‌شود. مگویند که با این حرف‌ها بشر به بازیچه‌ای مبدل می‌شود که یک قدرت هر طور بخواهد با او بازی می‌کند. بشر وقتی بازیچه است که از وضع خود و از عالمی که در آن بسر می‌برد و از فقر و فتنای خود غافل است و وجود عاجز و جاهل را قادر و مختار و دانا می‌بیند. اینکه برای اختیار و گزینش اجزاء و اشیاء یک عالم باید آن عالم را در جوهر آن درک کرد و به مآل و مصیر آن پی‌برد نفی گزینش و انکار اختیار و توانایی بشر نیست بلکه دعوت به مجاهده است. راه گزینش ما از صد سال پیش با سخنان کسانی بسته شد که از گزینش گفتند و به شرایط آن هیچ نیندیشیدند؛ شاه پربان گفتند و لالایی خواندند و اغراء به جهل کردند، یعنی گفتند علم و عقل چیز خوبی است و باید آن را فرا



گرفت. از کرامات شیخ ما این است: شیره را خورد و گفت شیرین است. علم و عقل کجاست؟ گفتند در غرب است و البته تعلق به این قوم و آن قوم و این منطقه و آن زمین ندارد و باید آن را فرا گرفت. اگر کار این اندازه آسان است گفتن ندارد؛ بروند و بگیرند، و چرا تا حال نگرفته‌اند؟ ممکن است بگویند عقل ستیزان مانع شده‌اند و این یعنی دنبال مقصر گشتن و خود را از مسئولیت مبری دانستن. اختیار و قدرتی که معدودی جاهل عقل ستیز بتواند آن را از گروه کثیر عاقلان علم دوست سلب کند، چه اختیار و قدرتی است؟ بدترین ضعف این است که ضعف و قوت را از هم باز شناسند و خود ضعیف را قوی بینگارند. گمان اینکه ما به هر کار تواناییم و عالم غرب بیشتر خوبی است و باید رفت و این خوب‌ها را برداشت و مصرف کرد، برای اهل گمان بد نیست. اما اهل تحقیق این حرف‌ها نمی‌زنند و بیشتر در باب کیفیت انتخاب تأمل می‌کنند و اگر کسی پرسد چطور و چگونه باید خوب‌ها را باز شناخت و اختیار کرد فریاد بر نمی‌آورند که ببینید اینها با ترقی و تجدد مخالفند و وضع مصر زمان فراغه و بردگانی را که اهرام می‌ساختند از وضع آمریکای امروز و کارگران شرکت‌های ساختمانی آنجا بهتر می‌دانند و می‌گویند حکومت جائران خونریز و مستبدان بی‌پرهیز بر وضع سیاست اروپای غربی ترجیح دارد! این قیاس، قیاس بدی است و بدتر اینکه مقدمه استدلال بدتری می‌شود و به این نتیجه می‌رسد که آینده، تکرار و ادامه زمان حال است و البته زمان حال به غرب تعلق دارد. ولی وقت بشر محدود به گذشته و حال نیست و این ظاهر اکنون بهتر از دیروز را دائم و پایدار نباید دانست و به آن دل خوش نباید کرد. اصلاً چرا گذشته و حال را با هم مقایسه کنیم؟ هر کسی اروپای غربی و آمریکای شمالی را اندکی بشناسد می‌داند که نظم کار و زندگی و معاملات و مناسبات در آنجاها کمتر از کار و بار مردم کشورهای توسعه نیافته آشفته است. اگر یک متخصص امور اداری و یک اقتصاددان یا یک کارشناس ترافیک چنین قیاس‌ها بکنند عیبی ندارد و بر او باسی نیست؛ اما در بحث فلسفی و تاریخی این قیاس‌ها به کلی بی‌وجه است. اهل نظر و تحقیق هرگز نباید در سخن به غیر اهل نظر خطاب کنند و البته هر کس سخن خود را خطاب به هر دسته و گروهی بگوید در زمره آن دسته و گروه به حساب می‌آید. من این قلم را می‌شکنم اگر قرار باشد روزی بپذیرم و بنویسم که با هیاهو و غوغا می‌توان علم و فرهنگ را به صلاح آورد. اما این هم استدلال بسیار بدی است که بگویند سکولاریزاسیون چیز خوبی است زیرا در سایه آن کتابخانه را آتش نمی‌زنند و غرب هیچ عیبی ندارد زیرا در آنجا مجالس بحث را کسی به هم نمی‌زند. اختلاف در جای دیگر است. ملاحظه بفرمایید: یکی می‌پرسد آینده غرب و تکلیف عالم آینده چه می‌شود و بشر به کجا می‌رود و دیگری فقط حال و ظاهر را در آینه گزارش‌های مطبوعات و مشاهدات اشخاص می‌بیند و آنچه را دیده است جاویدان می‌انگارد.

اکثریت قریب به اتفاق اهل نظر و فیلسوفان عالم کنونی که بیشترشان اروپایی و آمریکایی هستند، از این خوش بینی بسیار دورند و در آینه سکولاریزاسیون لااقل فرو بستگی کار بشر را می‌بینند بدون اینکه نشانی از گره‌گشایی بیابند. مگر در شعر و ادب معاصر افسردگی و سرخوردگی و گم‌گشتگی مردم عالم پیدا نیست و مگر از همان قرن نوزدهم، شاعری که به شاعر مدرنیته معروف شده است - یعنی بودلر - ملال را لازمه مدرنیته نمی‌دانست؟ او ملال را مختص به پاریس نمی‌دانست. پاریس در زبان او به معنی شهر مدرن و عین مدرنیته بود. مسئله آنقدر جدی است که حتی نویسندگان خوش بین قرن نوزدهم که از تمدن جدید به نحو بی‌قید و شرط دفاع می‌کردند، از دفاع خود ملول می‌شدند و کام جانانشان تلخ می‌شد. نمونه‌اش ارنست رنان است. اگر سکولاریزاسیون صرفاً در برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و در دموکراسی و سوسیالیسم و توسعه بهداشت دیده شود، درست فهمیده نشده است و با این فهم نمی‌توان در مورد آن حکم کرد.

اینها یک روی قضیه است. روی دیگر آن نومی‌دی از آسمان و بسر بردن بی‌دوست در برهوت خاک و در عالمی است که کم‌کم زبان ساکنان آن گنگ شده است و مردمان به دشواری سخن یکدیگر را

می‌شنوند و در می‌یابند و در تنهایی خود به سودای رفاه دلخوشند. من از ترس و بی‌پناهی و بی‌اعتمادی و بی‌یقینی و امکان بازی با سلاح‌های مخوفی که در چند ساعت همه آدمیان روی زمین را نابود می‌کند سخن نمی‌گویم. اینکه بشر در زمین آرام نمی‌گیرد و از خاتمان دور شده است حاکی از به خطر افتادن وجود اوست. اینها نصیحت و دستورالعمل بازگشت از راه سکولاریزاسیون نیست اما اگر نشانه تذکر باشد خوب است. بشر تا وقتی که در بند سکولاریزاسیون است و آن را خانه امن می‌داند نمی‌تواند از راه آن باز گردد و باز نمی‌گردد. سکولاریزاسیون در مرحله و جلوه کنونی آن، در بهترین صورت، نوعی تفکر منفی است و راهی به آینده ندارد.

آنچه گفته شد بسیار کلی و ناظر به جوهر سکولاریزاسیون بود. گویی سکولاریزاسیون در جنبش و نشاط نسبی آن در نظر آمده بود و اگر از سکولاریسم کمتر گفتم بدان جهت است که سکولاریسم «فکر خود و رأی خود» و فکر و تدبیر عصری و اکنونی است. اما عصر و اکنون آن، گذشته متجری است که در قوطی اکنون بسته‌بندی شده است. درست بگوییم، سکولاریسم بسته‌بندی کردن همه چیز در جعبه‌های کوچک و بزرگ عصری و اکنونی با برچسب و علامت مخصوص است. ولی گمان نکنیم که کسانی زیرکی به خرج داده و در سایه سکولاریسم شغل و حرفه خوبی برای خود ساخته‌اند و اگر در ابتدا تردید کردم که دنیویت و این جهانی‌گری و حتی اندیشه جدایی دین از سیاست تعبیر مناسبی برای سکولاریسم باشد، از آن روست که هر یک از این تعبیرات در ما خشنودی و ناخشنودی و موافقت و مخالفتی پدید می‌آورد و شاید به تصدیق و انکار چیزی که در وهم پدید آمده است وادارد. اگر شخص دیندار بشنود که کسانی جز به این جهان نمی‌اندیشند و برای دین در کار دنیا شأنی قائل نیستند، حق دارد فکر کند که سکولاریسم حرص دنیا و دنیاداری و دنیاخواهی و اعراض از دین و ترک اخلاق و معنویت است و شاید به صرافت افتد که به صرف تبلیغ و استدلال و دعوت به دین و نهی از پیمودن راه ضلال آن را از میان بردارد و البته با آنچه از سکولاریسم در آداب و عادات و آراء مردمان ظاهر می‌شود می‌توان به نحوی مقابله کرد. منتهی سکولاریسم در کتاب‌ها و استدلال‌ها و ایدئولوژی‌ها محدود نمی‌شود که با صرف نوشتن کتاب و به مدد استدلال و ایدئولوژی بتوان با آن مقابله کرد و آن را از تأثیر انداخت. کتاب و مقاله را می‌توان رد و نقض کرد اما با نظام شهرسازی و معماری و بانکداری و بوروکراسی و ترافیک چه باید کرد؟

این پرسش را قبلاً هم مطرح کرده بودم ولی چون پرسش ساده‌ای است شاید چنانکه باید به آن توجه نشود. اولین عکس‌العمل در برابر پرسش ممکن است به این صورت باشد که بگویند چرا باید معماری و شهرسازی و دانشگاه و بانک را مظاهر سکولاریسم بدانیم و ترافیک چه ربطی به سکولاریسم دارد؟ در تلقی معمولی، وجود دانشگاه و بانک و اداره و شهرسازی بر سکولاریسم توقف ندارد. گرچه ممکن است هر یک از اینها در معرض سکولاریسم قرار گیرند یا نگیرند ولی ترافیک بیچاره با سکولاریسم چه سر و کار دارد؟ این سخنان درست است اما بدان جهت درست است که با یک تلقی خاص از سکولاریسم موافقت دارد و آن تلقی این است که سکولاریسم یک انحراف و اشتباه یا غرض ورزی و جهل و نقص درک اروپاست و البته در این صورت باید چیزها را از سرایت این اشتباه و انحراف حفظ کرد. ولی اگر سکولاریسم جوهر و جان ماجرای تاریخ غربی و ساری در همه آثار و مظاهر آن باشد دیگر نمی‌توان گفت که سکولاریسم عارض مدرسه و دانشگاه و شهرسازی شده است و باید آن را درمان کرد. آیا در این صورت باید به آن تسلیم شد و در برابر تهاجم وسیع فرهنگی سپر انداخت؟ وقتی می‌توانیم با نگاه طیب و مأمور بهداشت به این قبیل قضایا بپردازیم که بتوانیم به تفکیک و تجزیه بپردازیم و هر چیزی را از جوهر غربی آن جدا کنیم و این کار صعب و دشواری است که بدون علم عمیق و تفکر دقیق و صبر و پایداری میسر نمی‌شود.

متأسفانه ما هنوز به درستی متوجه نشده‌ایم که تهاجم فرهنگی چه امر خطیری است و گاهی نیز که



می‌پنداریم با وسعت نظر علمی به آن پرداخته‌ایم، می‌گوییم باب مبادله فرهنگی را نمی‌توان مسدود کرد و اگر فرهنگی که از خارج می‌آید بعضی سموم با خود می‌آورد چاره آن است که در برابر آن سموم در خود مصونیت پدید آوریم. چگونه می‌توان مصونیت پدید آورد؟ و مگر مصونیت با استخدام چیزی از سنخ مهاجم برای مقابله با آن به وجود می‌آید؟ پس برای ایجاد مصونیت هم باید خطر را شناخت. سکولاریسم در صورت‌ها و جلوه‌های مختلف و از راه‌های پیدا و پنهان می‌آید و در همه جا به سراغ همه چیز و همه کس می‌رود و مخصوصاً در تفسیر کلمات قدسی جایی برای خود دست و پا می‌کند. مأموران و نمایندگان سکولاریسم همیشه منکران دین نیستند. سکولاریسم وقتی در جان یک دیندار سکنی می‌گزیند او را به بی‌دینی نمی‌خواند، بلکه تلقی دینی او را با مسلمات عصر تطبیق می‌دهد. شهرداری یکی از شهرک‌های نزدیک تهران با حروف بسیار درشت روی دیوار مسیر اصلی از قول رسول الله (ص) نوشته است: اهمیت کارها بسته به نتیجه آن است. من نمی‌دانم این سخن را از کجا پیدا کرده‌اند و اصل آن چه بوده است. ولی می‌دانم که کمتر سخنی تا این اندازه با عقل و دین مخالف است و این هم پیداست که روابط عمومی شهرداری فلان محل در جمهوری اسلامی، نامسلمان نیست و قصد تحریف سخن پیامبر عظیم الشان اسلام را نداشته است بلکه این سکولاریسم خفی و پوشیده است که گاهی چشم و گوش و فهم را چنان تسخیر می‌کند که از یک گفت دینی ضد آن را می‌فهمند. اگر این طور است به صرف اصلاح موارد اشتباه و انحراف کاری از پیش نمی‌رود بلکه باید در فکر هوایی بود که می‌آید و همه در آن هوا دم می‌زنند.

سکولاریسم گرچه به صورت فلسفه و ایدئولوژی هم ظاهر شده است اما در کتاب فلسفه و در این با آن ایدئولوژی محدود و محصور نمی‌ماند و با ردّ و ابطال منطقی و بحثی از میان نمی‌رود. سکولاریسم از سکولاریزاسیون که عین جنبش و نشاط تاریخ غرب است جان و حیات می‌گیرد و البته اکنون این مدد حیات بخشی ضعیف و شاید بسیار ضعیف شده است و اگر ضعیف نشده بود، به صورت مسئله در نمی‌آمد و مورد پرسش و بحث قرار نمی‌گرفت. فعلاً به این بحث نمی‌پردازیم که ماده سکولاریزاسیون از کجا آمده است؛ مهم این است که بدانیم و دریابیم که از آغاز عصر جدید جهت نگاه آدمی به موجودات و مبدأ موجودات تغییر کرد. طبیعت که در نظر یونانیان عین نشاط و در نظر فیلسوفان مسلمان مبدأ اول حرکت و سکون و در چشم همه اهل دیانت (تا زمان رنسانس) آیت و نشان قدس و مظهر جمال آفریدگار بود، به موجود بی‌جانی که باید به تصرف و تملک ما در آید تنزل کرد. اگر این تحول و تغییر نبود، بشر در طریق تملک و تصرف موجودات به مرحله کنونی نمی‌رسید. با این تغییر و مخصوصاً با محدود شدن علم و دین در حدود فهم بشر سایه سکولاریزاسیون بر همه جا افتاد. از آن وقت تاریخ و درک تاریخی پدید آمد و زمان جدید تاریخی ملاک همه چیز و مخصوصاً میزان همه زمان‌ها و مکان‌ها قرار گرفت و قهراً مکان قدسی و ایام الله هیچ و پوچ شد و در زمره الفاظ خشک و خالی درآمد. با این تلقی همه چیز می‌بایست عصری شود و صورتی متناسب با زمان جدید پیدا کند. سکولاریزاسیون، عصری شدن چیزهاست ولی مظاهر اولیه این ماجرا و سخنگویان بزرگ سکولاریزاسیون به صراحت چنین چیزی نگفته‌اند و نمی‌توانسته‌اند بگویند. آنها سخنگوی زمان و مقهور قدرت آن بوده‌اند. اکنون اگر شعار عصری شدن در بعضی حوزه‌های علوم انسانی در غرب عنوان شده است، از آن روست که خللی در جریان گسترش و غلبه زمان تاریخی غرب پیش آمده است و در این وضع است که می‌توان پرسید عصری که همه چیز باید با آن میزان شود چیست و از کجا آمده است. با این پرسش (اگر پرسش جدی باشد) صرف یک مسئله علمی مطرح نمی‌شود بلکه تمامیت تاریخ جدید و ماجرای سکولاریزاسیون به تلزل می‌افتد. اگر کسانی حتی گاهی با خشم و کین طرح این قبیل پرسش‌ها را ردّ می‌کنند بی‌وجه نیست. پرسش نشانه تشکیک در قدرت و جستجوی راه برای بیرون آمدن از ربقه آن است. قبل از این پرسش و بدون پرسش، مخالفت‌های بحثی و نظری اثر چندان ندارد و مقابله سیاسی

هم بسیار کم اثر است. بحث و نظر و سیاست با تفکر قدرت پیدا می‌کنند. با اکتفا به اینکه سکولاریزاسیون و سکولاریسم هر دو صرف غلط و انحراف است، راه به جایی نتوان برد بلکه باید منشأ و طریق سیر و مسیر و صورت‌های ظهور و حتی راههای پنهانی تردّد این بد و غلط و انحراف را دریافت و دانست و این شرط لازم مقابله جدی است. سرگرم شدن به مخالفت‌های لفظی آسان است ولی معمولاً اثر ندارد و گاهی مضّر است.

اکنون به طور کلی با سکولاریزاسیون سه نسبت می‌توانیم داشته باشیم: اول آنکه به پیشامد سر بسیاریم و فرمان او را هرچه باشد اجرا کنیم. دوم مخالفت تند و شدید و ردّ و نفی قاطع توأم با عصبانیت و خشونت است. نسبت سوم درآمدن از در آشنایی و شناسایی و آزاد شدن از قهر و استیلانی آن است. نسبت اول شایع و همه جایی است. نسبت دوم با وجود کسانی برقرار می‌شود که تاب تحمل پیشامد سکولاریزاسیون را ندارند و با اعتقاد به آن می‌تازند. برای اینکه پاکی اعتقاد و حسن نیت و سعی آنان ضایع نشود باید ملتفت و متوجه شوند که سکولاریزاسیون بیدی نیست که از باد هر خشونت بلرزد و اگر بنا بر اعمال خشونت باشد، تمام انواع آن را در نهانگاه و پستوی خانه خود پنهان دارد و هر وقت که لازم باشد از آن استفاده می‌کند. اصلاً به جای گلاویز شدن با سکولاریزاسیون باید سعی در آزاد شدن از آن کرد. با این آزاد شدن سکولاریزاسیون پژمرده می‌شود و از میان می‌رود.

آزاد شدن از سکولاریزاسیون و آشنایی با آن چگونه میسر است؟ هر کسی که در باب سکولاریسم و سکولاریزاسیون تتبع و پژوهش کند آشنای سرّ آن و رها از آن نمی‌شود. در هر عالمی چیزهایی را می‌توان شناخت که به آن عالم تعلق دارد و به این جهت در عالم سکولاریزه، فی‌المثل امر قدسی چنان که باید ادراک نمی‌شود. از سوی دیگر، هر عالمی قائم‌های دارد که آن قائمه شناختنی نیست هر چند که همه چیز بسته به آن است و به همه چیز قوام می‌دهد. سکولاریزاسیون قائمه عالم متجدّد است. تا وقتی که این عالم به طور عادی و طبیعی در راه خود پیش می‌رفت کسی نمی‌پرسید سکولاریزاسیون چیست. اکنون راه و راه رفتن ناهموار و دشوار شده است و کسانی از ساکنان مغاره افلاطونی غرب، توانسته‌اند روی خود را به این سو و آن سو بگردانند و به خود تکانی بدهند و به روشنایی بیرون مغاره پی ببرند. سکولاریسم و سکولاریزاسیون را در صورتی و وقتی می‌توان شناخت که در قید آن و تابع آن نباشیم و چشم‌ها و گوش‌ها و زبان‌ها و دست‌ها به حکم آن نبینند و نشنوند و سخن نگویند و عمل نکنند. به عبارت دیگر، با آزادی از سکولاریزاسیون می‌توان آن را شناخت.

آزادی عالم غرب، آزادی در پناه سکولاریزاسیون و محدود به آن است و البته این محدوده کوچک نیست و آزادی‌هایش را نباید نفی و انکار و تحقیر کرد؛ ولی با بحرانی که در عالم کنونی پدید آمده، آن آزادی‌ها نیز به خطر افتاده است. این عصر که در آن همه چیز و مخصوصاً زبان سکولاریزه، یعنی عصری شده است و می‌شود، نسبت به همه زمان‌ها مزایایی دارد؛ اما از خطری که از درون آن سر برمی‌دارد، نباید غافل بود. در این عصری شدن گرچه به مصلحت انسان در حدود عقل مصلحت اندیش جدید توجه شده است، مصلحت حقیقت از یاد رفته و خانه زبان ویران شده و با ویرانی آن همه چیز به خطر افتاده است. به این جهت توجه به حقیقت سکولاریزاسیون از تعرّض به حقیقت آینده جدا نیست و هر چه در امر سکولاریزاسیون تأمل و تحقیق شود روا و بجاست. استادان و همکاران ما در مقالات این شماره سعی در روشن کردن قضیه سکولاریسم و سکولاریزاسیون کرده‌اند.